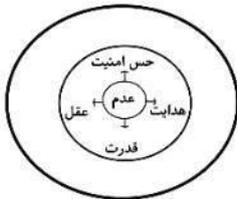


پُرده آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر

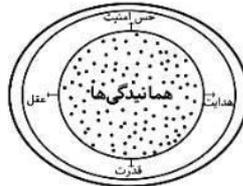
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷



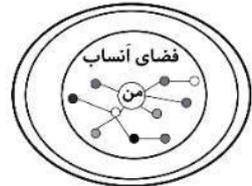
شکل دایره عدم اولیه



شکل دایره همانندگی‌ها



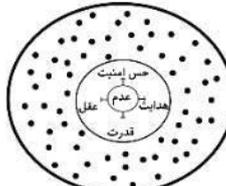
شکل دایره همانندگی‌ها



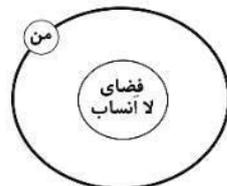
شکل آنساب



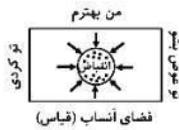
شکل دایره عدم



شکل دایره عدم

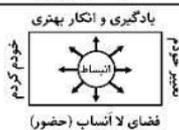


شکل لا آنساب



فضای آنساب (قیاس)

- چرخه تخریب:



فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



فضای آنساب (قیاس)

- چرخه تخریب:



فضای آنساب (قیاس)

- چرخه تخریب:



فضای آنساب (قیاس)

- چرخه تخریب:



فضای آنساب (قیاس)



فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



فضای لا آنساب (حضور)



فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



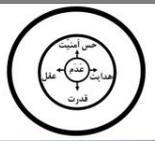
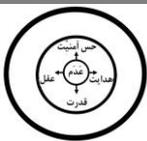
فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



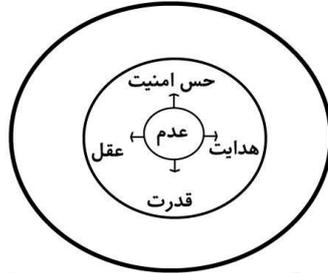
فضای لا آنساب (حضور)

- چرخه سازندگی:



توجه به اشکال هندسی، که دانش مولانا را به صورت هندسی نشان می‌دهند، می‌تواند در یادگیری عرفان و معنویت بسیار مؤثر باشد. این اشکال می‌توانند یادگیری ما را حداقل ده سال جلو بیندازند؛ یعنی مطلبی که شاید در ده سال بدون این تصاویر یاد می‌گرفتیم، با استفاده از آن‌ها در یک روز قابل درک بوده و دارای کاربردهای عملی است.

عدم اولیه:



پُرده آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر
نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴
برنامه شماره ۱۰۴۷

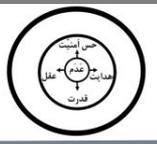
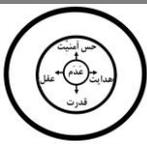
پیش از ورود به این جهان، ما از جنس خداوند و «آلست» بودیم. چهار خاصیت مهم عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از مرکز عدم دریافت می‌کردیم. مرکز عدم، همان خداوند، زندگی و فضای خالی است و ما این جام می را از خود زندگی پُر می‌گرفتیم. گرچه ممکن است الآن یادمان نیاید!

دایره همانی‌گی‌ها:



پُرده آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر
نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴
برنامه شماره ۱۰۴۷

هنگامی که وارد این جهان می‌شویم، پدر، مادر و جامعه به ما یاد می‌دهند و می‌گویند چه چیزی «مهم» است. چیزهایی مانند اعضای خانواده، پدر و مادر، همسر، باورها، پول، و حتی دردها برای ما مهم هستند و با آن‌ها همانیده می‌شویم. همانیدن به معنای تزریق حس وجود به این چیزهای ذهنی است. این عمل سبب می‌شود که این‌ها به مرکز وجود ما بیایند. ما براساس این‌ها فکر

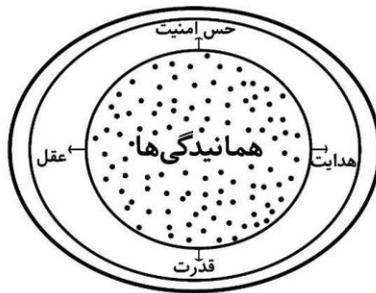


و عمل می‌کنیم و عینک دید ما می‌شوند. زمانی که ذهن با سرعت زیاد از روی این همانی‌گی‌ها عبور می‌کند، فکرها پشت سر هم می‌آیند و تصویری ذهنی به نام من‌ذهنی به وجود می‌آید. این تصویر ذهنی، پویا است و مرتباً تغییر می‌کند. ما گمان می‌کنیم که این من‌ذهنی، خود واقعی ما است. پیش از این دیدیم که ما «جام می» را از خداوند می‌گرفتیم و مرکزمان خالی بود، اما اکنون «جام می» را که خداوند به ما می‌دهد، به این نقطه‌چین‌ها می‌ریزیم. متأسفانه، وقتی این‌ها مرکز ما می‌شوند، ما عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از آن‌ها می‌گیریم.

دایره همانی‌گی‌ها با بیت

او فضولی بوده است از انقباض
کرد بر مختار مطلق، اعتراض
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷)

پیش از آن‌که به این جهان وارد شویم، خداوند، خرد کل، ما را اداره می‌کرد و همه‌چیز دست خداوند بود. اما اکنون، «عقل جزوی» یا همان من‌ذهنی ما را اداره می‌کند. این عقل جزوی، که از خود اراده، خواست و اتونومی (خودمختاری)

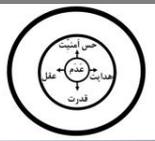
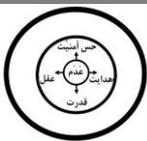


او فضولی بوده است از انقباض
کرد بر مختار مطلق، اعتراض

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷

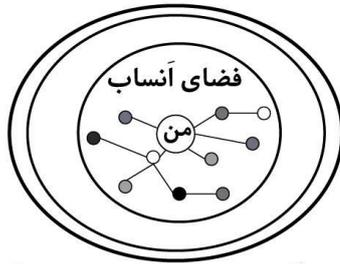
برنامه شماره ۱۰۴۷

دارد، فضول است. این فرایند همانی‌گی باعث می‌شود روح یا هشیاری ما منقبض شود. همین انقباض ما را فضول می‌کند؛ یعنی در کار زندگی دخالت می‌کنیم. وقتی برحسب این همانی‌گی‌ها فکر می‌کنیم، در برابر آنچه قضا و کُن‌فکان یا خرد کل می‌خواهد انجام دهد، مقاومت نشان می‌دهیم، و با انتخاب راه خود از طریق من‌ذهنی، در واقع خانه خود را خودمان ویران می‌کنیم و بر مختار مطلق، خداوند، اعتراض می‌کنیم.



فضای آنساب:

خاصیت جالبی که در مورد این من‌ذهنی و همانندگی‌ها وجود دارد، این است که همه آن‌ها در این فضا به یکدیگر مرتبط هستند و نوعی خویشاوندی با هم دارند. گویی تمام این عناصر به هم پیوسته‌اند؛ ممکن است ما ندانیم چه‌جوری به هم مربوط‌اند، گاهی این ارتباطات از طریق شرطی‌شدگی‌ها است، گاهی اتوماتیک یا پنهان است، مولانا آن را «فضای آنساب» می‌نامد.

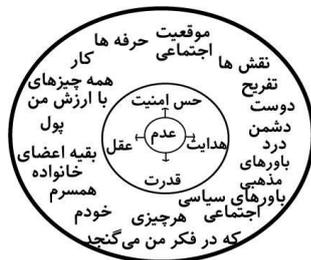


پُر دِه آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر
نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصور جان را هر طرف دارِ دیگر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷

تا این‌جا دیدیم که پس از ورود به این جهان به‌تدریج با مهم‌دانشتن چیزهایی که ذهن ما نشان می‌دهد و آوردن آن‌ها به مرکز خود من‌ذهنی را درست می‌کنیم و برحسب آن‌ها فکر و عمل کرده و بر مختار مطلق اعتراض می‌کنیم. مولانا در این‌جا راهی پیش رو می‌گذارد: ما این امکان را داریم که در اطراف اتفاقات این لحظه، فضا را باز کنیم یا در برابرشان تسلیم شویم. وقتی اتفاقی در لحظه رخ می‌دهد، به‌جای واکنش نشان دادن و مقاومت، می‌توانیم آن را شوخی بگیریم و به خودمان یاد بدهیم هر اتفاق یا هر چیزی که پیش می‌آید، هرچند در ظاهر مهم به نظر برسد، نمی‌تواند جایگزین خداوند یا مختار مطلق باشد، این اتفاق به‌وجود آمده تا ما فضا را باز کنیم. تا فرصتی برای فضاگشایی به ما بدهد. فضاگشایی با ذهن امکان‌پذیر نیست. زمانی که هشیاری بر هشیاری منطبق می‌شود، ما به زندگی زنده می‌شویم؛ این تجربه‌ای است که باید در درون خود آن را درک کنیم.

دایره عدم:



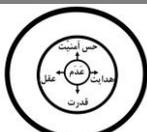
پُر دِه آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر
نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر

کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر

تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصور جان را هر طرف دارِ دیگر
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴)

پُر دِه آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر
نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصور جان را هر طرف دارِ دیگر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷



از طریق فضاگشایی است که می‌توانیم «روی خدا» را تماشا کنیم. مطابق شکل، ما باید هر همانندگی یا هر جهت و فکری که بخواهد مرکز وجودی ما را هدف قرار دهد و «جام می» ما را بدزدد شناسایی کنیم و آن‌ها را دار بزنینم.

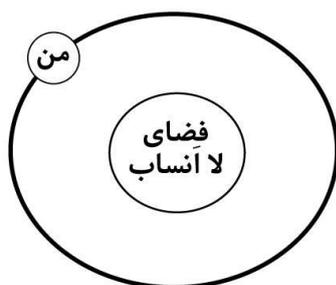
«تا تو آن رخ نمودی» یعنی فضا باز شد و ما رخ خدا را دیدیم؛ در این صورت عقل و ایمان ذهنی از کار می‌افتد، زیرا دیگر مرکزمان خدا است. اکنون ما «منصور جان» شده‌ایم و در مقابل هر همانندگی ایستادگی می‌کنیم و نمی‌گذاریم به مرکزمان بیاید.

در واقع، وقتی حس هویت را از این همانندگی‌ها و نقطه‌چین‌ها جدا کنیم، آن‌ها به حاشیه می‌روند و مزاحمتی ایجاد نمی‌کنند. مثلاً، ما می‌توانیم پول و ثروت زیادی داشته باشیم، اما با آن همانیده نباشیم، میزان پولمان بر ما تأثیر نمی‌گذارد؛ چه زیاد شود و چه کم، احساس خطر، خشم یا اضطراب نخواهیم داشت.

دیگر می‌دانیم هرگاه یک هیجان ذهنی به ما دست داد، نشانه آن است که ما با آن موضوع همانیده هستیم. اگر ما با چیزی همانیده نباشیم، امکان ندارد بتوانیم نسبت به آن خشمگین شویم یا واکنشی هیجانی نشان دهیم.

شکل لا آنساب:

این فضای گشوده‌شده «لا آنساب» است. در این فضا، هیچ چیز نیست که به هم مربوط باشد، هیچ وابستگی به دیگری



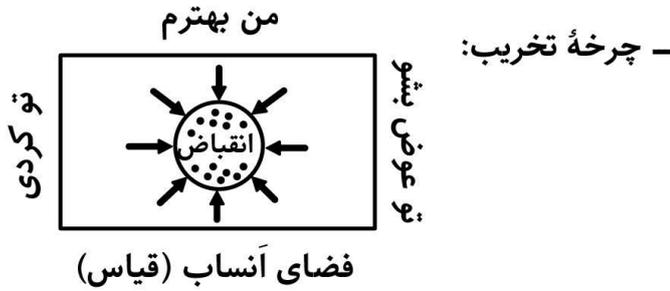
وجود ندارد؛ تنها زندگی یا خداوند و ما که به زندگی زنده شده‌ایم وجود دارد. بنابراین، این فضای گشوده هم ما هستیم و هم خداوند. نام این حالت «منصور جان» است. وظیفه ما در این حالت این است که این نقطه‌چین همانندگی‌ها و وابستگی‌های ذهنی را دار بزنینم یعنی آن‌ها را یکی یکی شناسایی کرده و زندگی را از درون آن آزاد کنیم. اگر این کار را به سرعت و پشت سر هم انجام دهیم، خیلی زود می‌توانیم به حضور یعنی به خداوند زنده شویم. حالتی که دیگر هیچ همانندگی در مرکزمان باقی نماند.

پُر ده آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر
نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشا یِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصور جان را هر طرف دارِ دیگر
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴
برنامه شماره ۱۰۴۷

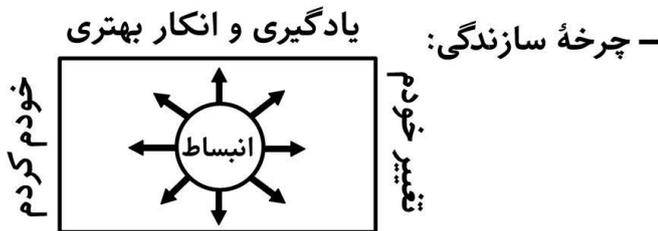
چرخه تخریب و چرخه سازندگی:

همان‌طور که در شکل بالایی، مشاهده می‌کنیم، در «من‌ذهنی»، ما دچار انقباض می‌شویم و با همین من‌ذهنی عمل می‌کنیم. این فکر همانندگی‌ها که به آن‌ها «طرف» می‌گوییم، دار زده نمی‌شوند؛ بلکه اجازه می‌دهیم «می و نیروی زندگی» به سمت این نقطه‌چین‌ها هدایت شود. در نتیجه، ما منقبض می‌شویم، من‌ذهنی بزرگ‌تر می‌گردد و این چرخه تخریب

در ما شکل می‌گیرد. در این چرخه، یک مستطیل وجود دارد که ضلع پایینی آن «فضای آنساب» است. یکی از اضلاع آن می‌گوید «تو کردی»، دیگری می‌گوید «من بهترم» و سپس «تو عوض شو». «من‌ذهنی» دائماً این چرخه را تکرار می‌کند.



در شکل پایینی «چرخه سازندگی» را می‌بینیم. در این چرخه، انسان منبسط می‌شود، فضا باز می‌گردد، مرکز وجود عدم می‌شود و خرد کل از طریق ما سخن می‌گوید. هنگامی که فضا گشوده می‌شود، ما دست به «صنع» می‌زنیم، و حداقل بخشی از

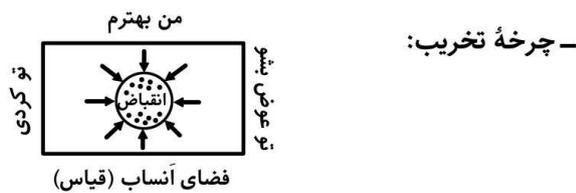


برنامه شماره ۱۰۴۷

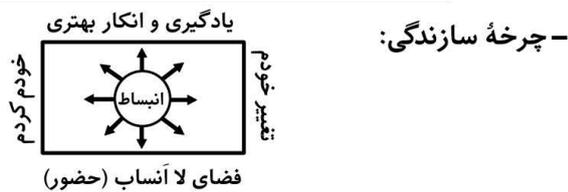
فضای لا آنساب (حضور)

تفکر ما خلاقانه و خردمندانه می‌شود. در این حالت، خرد کل فرصت می‌یابد تا از طریق ما سخن بگوید.

در این حالت، مرکز وجود ما در حال انبساط است و وارد «فضای لا آنساب» می‌شویم. در چرخه سازندگی، ما می‌گوییم «خودم کردم» و در پی کشف اشکالات خود هستیم. وقتی فضا در اطراف اشتباهات ما گشوده می‌شود، ما نمی‌گوییم «من بهترم» یا «من از تو بهترم». بلکه در فضای لا آنساب، می‌پرسیم «من چه چیزی یاد می‌گیرم؟». بنابراین، یادگیری، عدم انکار بهتری، و «تغییر خودم» اضلاع اصلی این چرخه هستند. در مقابل، در فضای تخریب می‌گوییم «تو عوض شو»، اما در فضای سازندگی می‌گوییم «من باید عوض شوم». توجه به این نکته بسیار مهم است.

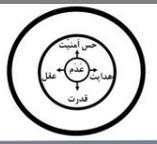
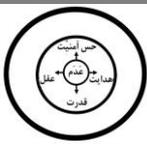


یک‌بار دیگر چرخه تخریب و چرخه سازندگی را با هم ملاحظه کنیم. در چرخه تخریب، ساقی یا خداوند، می و نیروی زندگی را می‌دهد، اما ما آن را بر زمین می‌ریزیم. با وجود انقباض، کاری به ساقی نداریم؛ ما مشغول انقباض و تکرار جملاتی چون «تو کردی»، «من بهترم» و «تو عوض شو» هستیم. حتی این جملات را به خدا هم می‌گوییم؛ ممکن است به خداوند بگوییم که نمی‌توانیم به حرف او گوش دهیم و بهتر است «تو عوض شوی» و «من بهترم». به بیانی اتفاق این لحظه را نمی‌پذیریم.



پُرده آن جام می را ساقیا، بار دیگر نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷



ما اجازه نمی‌دهیم زندگی و خداوند سخن بگوید؛ خودمان دائماً حرف می‌زنیم. اگر از نظر ما خداوند بهتر از ما بود، ندای «آنصیتوا»، خاموش باشید را رعایت می‌کردیم و می‌گفتیم «خیلی خوب، من خاموش شدم، شما حرف بزن».

شکل چرخه تخریب و شکل مثلث همانش:

پُر دِه آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر
نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر

کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر

تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴)



- چرخه تخریب:



در شکل بالایی، چرخه تخریب می‌بینیم که «طریقت» و «حقیقت» زیر پا گذاشته می‌شوند و تمام حواس ما بر این باور است که «من بهترم». این «من‌ذهنی» مانع از آن می‌شود که ما روی حقیقت را تماشا کنیم، اما هنگامی که منبسط می‌شویم و خداوند رخ خود را به ما نشان می‌دهد، عقل و ایمان ذهنی که از آن نقطه‌چین‌ها یا همانیدگی‌ها

می‌آید، زایل و ناپدید می‌شود. «منصورِ جان» همان فضای انبساط است؛ در این فضا، تنها ما و خداوند هستیم، فضایی از وحدت. برای آن «نقطه‌چین‌ها» دار گذاشته‌ایم و آن‌ها را دار می‌زنیم.

در شکل پایینی، مثلث همانش است،

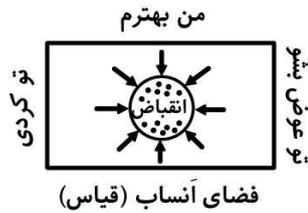
قاعده این مثلث «چیزهای آفل» است. ما با «نقطه‌چین‌ها» یا همان «همانیدگی‌ها» هم‌هویت می‌شویم. عقل، حس امنیت و هدایت را از این همانیدگی‌ها می‌گیریم. در اثر گذشتن از این نقطه‌چین‌ها، هشیاری جسمی و من‌ذهنی پیدا می‌کنیم، و این همانش یا دیدن برحسب همانیدگی‌ها باعث ایجاد «مقاومت» و «فضاوت» در ما می‌شود. بنابراین، مقاومت و فضاوت، بخشی از فرایندی است که ما نیروی زندگی را هدر می‌دهیم؛ چراکه خداوند این «می» را پُر به ما می‌بخشد، اما ما با مقاومت و فضاوت آن را تلف می‌کنیم.

پُر دِه آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷

چرخه تخریب و افسانه من‌ذهنی:

پس از مدتی که این‌گونه عمل کردیم، من‌ذهنی ایجاد کردیم، و دچار مقاومت و قضاوت شدیم، متوجه می‌شویم که نیروی زندگی یا همان «می» که از خداوند می‌گیریم، تبدیل به مانع، مسئله، دشمن و در نهایت درد می‌شود. این چهار مورد، نتیجه مستقیم این فرایند همانند، چرخه تخریب و افسانه من‌ذهنی است.

- چرخه تخریب:



فضای آنساب (قیاس)

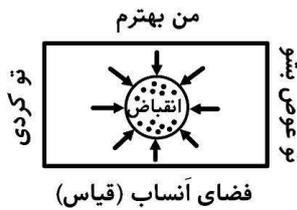


پُرده آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت جز تماشای رویت، پیشه و کارِ دیگر تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی هست منصور جان را هر طرف دارِ دیگر مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷

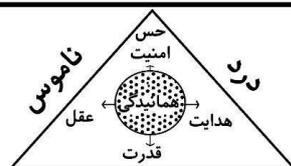
چرخه تخریب با افسانه من‌ذهنی و مثلث پندار کمال:

وقتی این مسیر چرخه تخریب و افسانه من‌ذهنی را ادامه دهیم، نتیجه‌اش «پندار کمال» است. پندار کمال یعنی من از همه بیشتر می‌دانم، همه چیز را کامل می‌دانم، و نیازی به یادگیری ندارم. این حالت توهمی، که سازنده من‌ذهنی خراب است، از همین تفکر «من بهترم» و «تو عوض شو» می‌آید.

- چرخه تخریب:

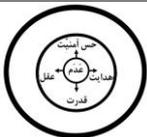
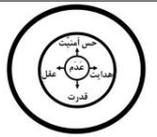


فضای آنساب (قیاس)



پندار کمال

«پندار کمال، ناموس و درد» سه ضلع مثلث که همیشه با هم هستند و با هم عمل می‌کنند. هر کسی که دچار پندار کمال است و انتقاد دیگران به او برمی‌خورد و ناموس دارد، درد هم خواهد داشت. اگر به چنین فردی گفته شود «آقا یا خانم، بیا روی خودت کار کن»، ناراحت و عصبانی می‌شود، دعوا می‌کند یا قهر کرده و می‌رود و دیگر باز نمی‌گردد. اما وظیفه واقعی او این است که می و نیروی زندگی را دریافت کند و



آن را در جهت‌های انقباض تلف نکنند.

ما باید مواظب پندار کمال خود باشیم. به جای آن، بگوییم: «من نمی‌دانم، می‌خواهم اشکالاتم را پیدا کنم. حواسم باید به خودم باشد.» بنابراین باید اشعار مولانا را بخوانیم، به گنج حضور گوش دهیم، ببینیم عیب کارمان چیست و برای رفع آن بکوشیم، تا این «جام می» نیروی زندگی را همان‌طور که زندگی به ما پر می‌دهد، کاملاً دریافت کنیم و زندگی نیز به ما کمک می‌کند.

چرخه سازندگی و مثلث واهمانش:

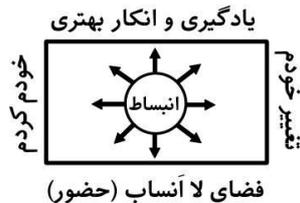
مطابق این شکل، وقتی ما منبسط می‌شویم، مرکز وجودمان عدم یا خداوند می‌شود، نکته شگفت‌انگیز این است که متوجه می‌شویم هر اشکالی که پیش می‌آید، تقصیر خودمان است و از هر اتفاقی که می‌افتد، یاد می‌گیریم، به جای آن‌که به پندار کمال رفته و بگوییم «من از تو بهترم» می‌گوییم «من باید خودم را تغییر بدهم.»

در زیر این چرخه سازندگی، مثلثی قرار دارد که قاعده آن «واهمانش و عذرخواهی» است. اگر متوجه شدیم که در اثر انقباض، «می‌خداوند» را بر زمین ریختیم، وقتی این درک حاصل شد، ما نسبت به زندگی و خداوند عذرخواه می‌شویم. «خدایا! شما هر لحظه خواسته‌اید «می‌کامل» به من بدهید، من با پندار کمال خود آن را هدر دادم، فکر کردم می‌دانم، مرا ببخش.»

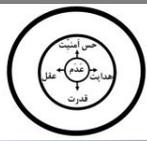
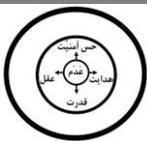
اگر عذرخواهی واقعی کنیم و حقیقتاً تقصیر را از خود بدانیم، فضا خودش باز می‌شود. اما این اصرار که «من می‌دانم و باید ثابت کنم که می‌دانم، من از تو بهترم»، انرژی بسیار زیادی از ما می‌گیرد. «من از هیچ‌کس و هیچ‌چیز بهتر نیستم. من هیچ‌کس نیستم. من از مقایسه خارج شده‌ام و حواسم به خودم است تا اشکالاتم را پیدا کنم.» در نتیجه، عذرخواهی از زندگی به معنای فضاگشایی و عدم کردن مرکز است. بلافاصله متوجه می‌شویم که شتاب، عجله و تعجیل ما در ذهن، متعلق به من‌ذهنی بوده‌است؛ بنابراین، به «صبر، شکر و پرهیز» رو می‌آوریم. پرهیز از این‌که چیزها را به مرکزمان بیاوریم، زیرا اگر چیزی وارد مرکز شود، «می» و نیروی زندگی کم خواهد شد و آن چیز، زندگی را خواهد بلعید. ما دیگر نمی‌خواهیم زندگی‌مان دزدیده شود؛ یعنی می‌خواهیم همانندگی‌ها را دار بزنیم و زندگی‌مان را آزاد کنیم. بنابراین، متوجه

می‌شویم که باید صبر کنیم تا قضاوت خداوند عملی شود. او می‌گوید «بشو» و آن چیز «می‌شود». قضا و کُنْ فکان زمان خاص خود را دارد. در زمان حقیقی باید صبر کنیم و ببینیم تغییر ما به چه صورت رخ می‌دهد، عجله نکنیم، مقایسه نکنیم؛ نباید بگوییم که من زودتر از دیگران تغییر می‌کنم، زودتر به حضور می‌رسم، من آدم باهوش‌تر و باسوادتری هستم، یا اصلاً قابل مقایسه با مردم نیستم.

– چرخه سازندگی:



پُر دِه آن جام می را ساقیا، بار دیگر نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت جز تماشای رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷



چرخه سازندگی و حقیقت وجودی انسان:

همانطور که شکل نشان می‌دهد، اگر این مسیر فضاگشایی، عدم کردن مرکز را ادامه دهیم، و هر لحظه صبر، شکر و



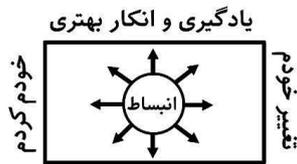
– چرخه سازندگی:



پرهیز داشته باشیم، متوجه خواهیم شد که هر لحظه را با پذیرش آغاز می‌کنیم. اینجا است که «شادی بی سبب»، که حقیقت ذات ما است، از اعماق وجودمان می‌جوشد و بالا می‌آید. این یعنی ذات حقیقی و اصل وجودمان در حال آشکار شدن است. هشیاری، خودش را می‌شناسد و ما درک می‌کنیم که از جنس آن همانندگی‌ها و من‌ذهنی نیستیم. به تدریج، این همانندگی‌ها کم‌رنگ می‌شوند و اثرشان بر ما کمتر می‌گردد.

پُر دِه آن جام می را ساقیا، بارِ دیگر نیست در دین و دنیا، هم‌چو تو یارِ دیگر
کفر دان در طریقت، جهل دان در حقیقت جز تماشایِ رویت، پیشه و کارِ دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی هست منصورِ جان را هر طرف دارِ دیگر
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۴ برنامه شماره ۱۰۴۷

چرخه سازندگی با حقیقت وجودی انسان و مثلث فضاگشایی:

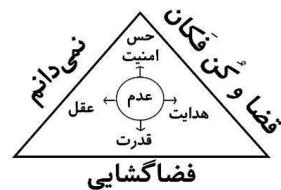


– چرخه سازندگی:



اگر حقیقت وجودی خودمان را به معرض نمایش بگذاریم و آن را آشکار سازیم، متوجه می‌شویم که دائماً در حال فضاگشایی هستیم و مرکزمان عدم است. لحظه به لحظه این حس به ما دست می‌دهد که «من نمی‌دانم»، یعنی ذهناً «نمی‌دانم»، ولی با قضا و کُن فکان و عقل کل «می‌دانم». ذهنمان دیگر نمی‌تواند دخالت کند، زیرا برایمان یقین شده که به لحاظ ذهن چیزی نمی‌دانیم. در نتیجه، قضا و کُن فکان

زندگی ما را درست می‌کند. و ما اکنون در چرخه سازندگی هستیم.



برنامه شماره ۱۰۴۷